

مرجعیت سیاسی شیعه

نگرشی اجمالی بر نقش آیت‌الله العظمی بروجردی در احیای حرکت فکری و سیاسی حوزه

رسول جعفریان

ما را بر آن داشت تا چهل و دومین سالگرد ارتحالش را با مروری بر سلوک سیاسی و اجتماعی اش گرامی بداریم و با نگاهی بر جایگاه تاریخی ارزشمند او در نیم قرن گذشته، دریچه‌ای به روشنائی سیره گرانقدر سلف صالح باز کنیم. باز خواندن احوال و آثار مرجع بزرگی چون آیت‌الله العظمی سیدمحمدحسین بروجردی (ره)، تنها درک یک شخصیت برجسته تاریخ نیست بلکه فهم و درک نهاد بزرگ و پراعتبار مرجعیت در روزگار متلاطم معاصر است. یکی از محورهای مطالعاتی اندیشه سیاسی شیعه، و به ویژه پژوهش درخصوص تحولات حوزه‌های علمیه، مباحث مربوط به مرجعیت و حضور آن در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی است. از همین رو مطالعه مطلب زیر که مرجعیت سیاسی شیعه را از زمان تاسیس و تجدید حوزه علمیه قم تحلیل و بررسی نموده است، به بهانه سالگرد ارتحال آن عالم بزرگوار در دهم فروردین سال ۱۳۴۰ به حضورتان تقدیم می‌کنیم.



۱. تجدید حیات سیاسی حوزه

نظام مرجعیت در شیعه، سابقه استواری در تاریخ یک هزار و دویست ساله شیعه دارد. برای دنبال کردن ریشه‌های این نظام، باید تاریخ تشیع و علما و فقهای آن را از قرن چهارم و پنجم هجری مانند شیخ صدوق (م ۳۸۱)، شیخ مفید (م ۴۱۳)، شیخ طوسی (م ۴۶۰) و سپس تک‌تک علمای برجسته شیعه تا روزگار صفوی و از آنجا تا دوره قاجار دنبال کرد. این مرکزیت، گاه در بغداد و نجف و حله و زمانی در ری و قم و اصفهان مستقر بوده است.

روحانیت شیعه پس از مشروطه، ضربه سختی را متحمل شد که بخشی از آن به اختلاف نظر میان خود مراجع طرفدار و مخالف مشروطه و در راس آنها آخوند خراسانی و سیدمحمدکاظم یزدی برمی‌گشت. با این ضربه و پس از تحکیم رضاخان بر مسند قدرت در ایران، آمیدی برای احیای مرجعیت در ایران نبود؛ تاین که با فعالیت مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری در تاسیس حوزه علمیه قم در سال ۱۳۴۰ قمری/ ۱۳۰۱ شمسی، مرجعیت شیعه احیا شد.^۱ در دوره مرجعیت ایشان در قم، علاوه بر ایجاد حوزه، با تاسیس بیمارستان و اقدام‌های دیگر، بخشی از کارهای عمرانی شهر قم نیز رونق گرفت. ۱۵ سال بعد، زمانی که مرحوم حائری درگذشت (۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۵۵/۱۰ بهمن ۱۳۱۵)، مرجعیت یک دوره بسیار سخت را پشت سر گذاشته بود.^۲ با درگذشت مرحوم حائری، مرجعیت - در محدوده حوزه علمیه و بخش‌های اندکی از ایران - در اختیار سه نفر از علما با نام‌های مرحوم سیدصدرالدین صدر،^۳ آقا سیدمحمد حجت^۴ (م ۲۹ دی ۱۳۳۱) و آقا محمدتقی خوانساری (م ۶ ذی‌حجه ۱۳۷۱ ق/ ۱۳۳۱) باقی ماند؛ اما مرجعیت جهانی شیعه در اختیار مرحوم سید ابوالحسن

اصفهانی در نجف قرار داشت که ایشان نیز در سال ۱۳۲۵ درگذشت.^۵ پس از درگذشت ایشان و سه ماه بعد که آیت‌الله قمی نیز درگذشت، باز دیگر مرجعیت به ایران بازگشت و در اختیار آیت‌الله بروجردی قرار گرفت. هر سه مرجع از آیت‌الله بروجردی خواستند تا در قم اقامت گزینند. پیش از آن فضایی مانند امام در این باره پیشقدم شده^۶ و برخی از بازاری‌های متدین تهران نیز در این باره تلاش کرده بودند.^۷ به دنبال ضعف دیانت در ایران و صدماتی که طی دو دهه برای شعائر مذهبی پدید آمده بود، مراجعه به علما بسیار کاهش یافته و دستگاه مرجعیت، از لحاظ مالی به شدت ضعیف شده بود. به علاوه، پوشیدن لباس روحانیت در این سال‌ها جز برای شمار اندکی ممنوع بود و بسیاری از روحانیان از لباس درآمد، در عدلیه کار می‌کردند. بنابراین شمار طلاب و فضلا اندک بود و همین امر سبب کاهش نفوذ مرجعیت در ایران شده بود. با آغاز مرجعیت آیت‌الله بروجردی، حوزه قوامی تازه گرفت. طلاب جوانی که پس از شهریور بیست و یکم و نجف آمده بودند، به تدریج آموزش دیده و در زمره فضلا درمی‌آمدند؛ طوری که می‌توانستند سخنرانی کنند، مقاله بنویسند و حتی مجله تاسیس کنند. بر اساس یک گزارش تعداد طلاب حوزه علمیه قم در سال ۱۳۲۶ دو هزار نفر بود.^۸

وضعیت عمومی حوزه علمیه قم در آغاز مرجعیت آیت‌الله بروجردی توسط یک مسافر که از قم عبور می‌کرد، به صورتی منظم گزارش شده است.^۹ گزارش خیرنگار آیین اسلام در محرم سال ۱۳۲۶ از حوزه علمیه قم درج شده که گفته شده است در حوزه ۲ هزار طلبه مشغول تحصیل هستند.^{۱۰} گزارش دیگری هم مخبر روزنامه پرچم اسلام در آبان ۱۳۲۶ از حوزه علمیه قم، اساتید و مدارس آن آورده است. بهانه درج این گزارش برگزاری مراسم جشن غدیر در دارالعلم قم یعنی دانشگاه فیضیه بود.^{۱۱} همچنین حاج سراج انصاری که در سال ۱۳۳۳ از قم دیدن کرده و تصوراتش را از این شهر نوشته است، به اهمیت نقش مرحوم حائری در دفاع از روحانیت اشاره کرده و سپس نقش آیت‌الله بروجردی را در حفظ اساس حوزه بیان کرده است.^{۱۲} همچنین در گزارشی که یکی از ماموران ساواک در سال ۱۳۲۵ درباره حوزه علمیه فراهم آورده، آمده است که بیش از پنج هزار نفر «از طلاب مقیم قم، معیشت آنها به مساعدت آقای بروجردی منوط می‌باشد.» علاوه بر او، چندین مجتهد و مرجع دیگر نیز در قم به فعالیت مشغولند. در این گزارش شمار تخمیناً شاگردان آیات: گلپایگانی ۳۰۰ نفر، شریعتمداری ۳۰۰ نفر، علامه طباطبایی ۲۰۰ نفر، اراکی ۱۰۰ نفر، حاج آقا روح‌الله خمینی ۵۰۰ نفر، شهاب‌الدین مرعشی ۱۰۰ نفر، شیخ عباسعلی شاهرودی ۱۰۰ نفر و سیدمحمد داماد ۱۰۰ نفر است. در انتهای سند آمده است «علمایی که به مسائل اجتماعی هم علاقه‌ای دارند: آقای سیدکاظم شریعتمداری، آقای حاج آقا روح‌الله خمینی، سیدمحمدحسین قاضی طباطبایی،

عموم علما و مدرسین مخالف کمونیسم هستند، ولی به دستگاه حاکمه کشور هم اعتقادی ندارند.^{۱۳}

دامنه نفوذ مرجعیت شیعه هم در این دوره با رهبری آیت‌الله بروجردی، و با تکیه بر مفاهیم سیاسی - مذهبی شیعه در جامعه گسترش پیدا کرد. مرجعیت که در جریان نهضت ملی از روی کارآمدن کمونیست‌های توده‌ای هراس داشت، در جریان کودتای تفاوت ماند و حتی در برابر بازگشت شاه به قدرت که آن را مانعی بر سر راه بی‌دینی کمونیست‌ها و حکومت آنان می‌دید، سکوت کرد. بعد از آن هم رابطه‌اش با شاه در حد تذکر و توصیه بود؛ شاه در سال ۱۳۳۴ به خود جرات داد تا رهبران فداییان اسلام و در راس آنان چهره‌ای مانند نواب صفوی را به شهادت برساند.^{۱۴} می‌توان به احتمال گفت، نفوذ مرحوم بروجردی مانع از آن شد که رژیم نسبت به آیت‌الله کاشانی سخت‌گیری کند و طبعاً با وجود همه بی‌اعتنایی‌ها، موقعیت و نفوذ مرحوم بروجردی میان مردم نیز، چیزی نبود که شاه بتواند به سادگی از آن بگذرد.^{۱۵} طوری که شاه بعدها او را عامل تأخیر در اجرای اصلاحات معرفی کرد. دلخوشی آیت‌الله این بود که شاه سد مستحکمی در برابر کمونیست‌هاست، او خود معتقد بود که چون وجود شاه «مانع بزرگی برای نفوذ کمونیسم و بی‌دینی است» او روی او نظر مثبت دارد.^{۱۶}

به هر صورت، تکیه اصلی مرجعیت روی تقویت حوزه علمیه بود؛ حوزه علمیه‌ای که در آن زمان، ۴۰ سال از تاسیس‌اش می‌گذشت، و با شکل گرفتن جنبش فکری طلاب جوان که در درس آیت‌الله بروجردی و مرحوم داماد (م ۱۳۸۸ ق) و امام خمینی و آیت‌الله گلپایگانی و سپس در درس تفسیر و فلسفه علامه طباطبایی شرکت می‌کردند، حیات جدیدی به خود گرفت. به تدریج مجله‌ها و کتاب‌های نسل جدید دانش‌آموختگان حوزه قم آغاز شد و به آرامی یک بدنه نیرومند شکل گرفت؛ طوری که توانست یک دهه بعد، نقش فعالی را در سیاست عهده‌دار شود. آیت‌الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰ درگذشت و برخلاف آن پراکندگی که در وضعیت مرجعیت پیش آمد، مواضع امام، به آرامی مرجعیت را بیش از پیش وارد مرحله نوینی کرد، سیاست پرهیزی^{۱۷} در حوزه علمیه را به سیاست‌پذیری محدود تبدیل کرد.^{۱۸}

این محدودیت به طور معمول با شعار «عدم دخالت در سیاست» ابراز می‌شد،^{۱۹} اما در مواقع خاص، برای جلوگیری از آنچه آیت‌الله صلاح نمی‌دانست، برخورد صورت می‌گرفت.^{۲۰} طبعاً نباید از قدرت استبداد و تلاش‌های او در ایجاد ترس و وحشت میان مخالفان برای کنار کشیدن بسیاری از نیروها از صحنه، غفلت کرد. با این حال، آیت‌الله بروجردی هر چه به پایان دهه ۳۰ نزدیک می‌شد، برخوردش هم با دولت پهلوی جدی‌تری می‌شد. دلیل آن هم افزایش فعالیت پهلویان و فعالیت‌های فرهنگی شاه بود که به خصوص در دو سال آخر دهه ۳۰ علنی‌تر شده و شاه جسورتر شده



سید ابوالحسن اصفهانی ره



شیخ سیدالکرم طبریزی

بود. در این میان، بحث اصلاحات ارضی هم به وجود آمد. اسفند سال ۱۳۳۸ در گزارشی آمده است:

«آیت‌الله بروجردی که از دربار شاهنشاهی و دولت ناراحتی شدیدی دارد، جدا تصمیم گرفته است در جریان مخالفت با لایحه اصلاحات ارضی از قدرت و نفوذ روحانیت استفاده نماید و ضربه شدیدی به دربار وارد سازد.»^{۲۱}

درخصوص لایحه اصلاحات ارضی، آیت‌الله بروجردی موضع صریحی اتخاذ کرده و نامه‌ای برای آیت‌الله بهبهانی نوشت تا مخالفت ایشان را به شاه برساند.^{۲۲} از نامه‌ای هم که تقی‌زاده به آیت‌الله بروجردی نوشته چنین به دست می‌آید که در ملاقات با شاه از «بیانات بسیار مفید و عالی راجع به معارف مملکت و لزوم اصلاحات در آن» سخن به میان آمده است.^{۲۳}

مسافرت تعدادی از علمای برجسته تهران مانند حاج سیدمحمدباقر علوی، شیخ محمدعلی عبادی طالقانی و حاج سراج انصاری نشانگر حضور جدی‌تر آیت‌الله بروجردی در صحنه سیاست است که در آستانه انتخابات در آذر ۳۹ به قم آمدند و درباره لزوم نظارت علما بر مصوبات مجلس با آیت‌الله بروجردی به شور پرداختند. مبنای سخن آنان، همان اصل دوم متمم قانون اساسی درباره طراز اول بود. آیت‌الله بروجردی «روی مساعد به تقاضای آقایان نشان داد» و از آنان خواست تا در این باره با سایر روحانیان تهران مشورت کنند و در صورتی که علمای دیگر هم همین نظر را دارند «مجددا اطلاع دهند تا اقدامات شایسته بشود.»^{۲۴}

بدون تردید حرکت روحانیان تهران، نوعی حرکت سیاسی بود که با تشکیلات آیت‌الله بروجردی و مواضع آن به لحاظ سیاسی، متفاوت بود. میراثی که آیت‌الله کاشانی در تهران و به طور کلی در ایران از ارتباط و پیوند روحانیت و سیاست بر جای گذاشت، سنتی بود که در درون حوزه علمیه قم در سال‌های ۳۲-۲۹ نفوذ جدی نداشت. در واقع رسیدن یک مجتهد به یکی از عالی‌ترین مناصب سیاسی، یعنی ریاست مجلس شورای ملی از یک سو و نفوذ گسترده مردمی او در یک مقطع، بیشتر تجربه‌ای در حرکت سیاسی روحانیان تهران و شهرهایی مانند اصفهان بود که بازتاب کمی در حوزه علمیه قم داشت، اما به مرور آن را متاثر کرد.

در مجموع، بررسی وضعیت عمومی حوزه علمیه قم در دوره مرجعیت آیت‌الله بروجردی که مجتهدی روشن و خردمند بود، نشان می‌دهد که حوزه یاد شده، از هر جهت رشد کرد: در بخش تصحیح و نشر کتاب که ابزار پیشرفت حوزه بود، با تشویق مرحوم بروجردی، شماری از کتاب‌های اساسی که به کار طلاب می‌آمد، چاپ شد و در اختیار آنان قرار گرفت.^{۲۵}

از لحاظ آمار، بر تعداد طلاب افزوده می‌شد و پرداخت شهریه منظم زمینه را برای تحصیل بهتر و بیشتر طلاب و ماندن در قم برای رشد علمی بیشتر و رسیدن به مراتب عالی‌تر، فراهم می‌کرد که البته مقدارش کمتر از آن بود که بتواند زندگی طلاب را تامین کند و همین موضوع، باعث

مهاجرت برخی از آنان به شهرهای دیگر و یا استخدام در آموزش و پرورش و دانشگاه شد. ایجاد ارتباط با شیعیان خارج از کشور و اعزام نمایندگان به برخی از کشورهای اروپایی، از جمله آقای محمد محقق به آلمان^{۲۶} و آقای مهدی حائری به آمریکا، خود نشان از رشدی داشت که حوزه علمیه به آن دست یافته بود.

تاسیس مجله حکمت، مکتب اسلام و مکتب تشیع که هر سه نقش قابل توجهی در به راه انداختن فعالیت‌های مطبوعاتی داشتند، در همین دوره صورت گرفت.

ایجاد ارتباط با علمای مصر و شرکت در تاسیس دارالتقريب و حضور عالمی به نام محمدتقی قمی در آن مرکز^{۲۷}، نشان از جهانی شدن اندیشه دینی و مذهبی روحانیت داشت که تا این زمان، قدرت فعالیت نداشتند. این امر در ایجاد اندیشه وحدت شیعه و سنی در حوزه‌های روحانیت شیعه موثر افتاد.^{۲۸} بنیاد این تفکر از آن آیت‌الله بروجردی بود که در سده‌های اخیر، آن هم در سطح مرجعیت، کم سابقه بود.

از همه اینها مهمتر، تقویت جایگاه دین و مذهب در جامعه بود که پس از یک دوره آسیب شدید در عصر رضاخان، اکنون ترمیم یافته و مرجعیت که طی سه چهار دهه در اثر تبلیغات منورالفکرها و با حمایت استبداد تضعیف شده بود، بار دیگر تقویت شد.

تربیت نسلی از فضلا که در دوره بعد شمار زیادی از آنان هم به لحاظ علمی و هم سیاسی نقش فعالی را در حوزه علمیه عهده‌دار شدند، یکی از اقداماتی بود که در این دوره صورت گرفت. در این باره، درس تفسیر و فلسفه علامه طباطبایی^{۲۹} و مرحوم سیدمحمد محقق داماد^{۳۰} و نیز امام خمینی(ره) بسیار موثر بود. استاد شهید مرتضی مطهری و امام موسی صدر تنها دو دست‌پرورده همین حوزه علمیه هستند که

مشابهان فراوانی دارند. مرحوم بروجردی به کار تقویت حوزه‌های علمیه در شهرستان‌ها نیز پرداخت. حتی مدرسه‌ای در نجف تاسیس کرد.^{۳۱} مرحوم حاج سراج انصاری که در سال ۳۳ پیش از دو ماه را در قم سپری کرده، با اشاره به

فعالیت‌های علمی و درسی نسل جدید در حوزه می‌نویسد: «میان محصلین علوم دینی حوزه علمیه قم، جوانانی پاک و مردان بی‌باکی هستند که در ناصیه آنها علائم عظمت و نبوغ هویدا است و آینده درخشانی در انتظار آنهاست. آنها عقیف، باحیا و باشرفند و شب و روز مدارج کمالات را می‌پویند و حقایق درخشنده را از قعر دریای علوم می‌جویند... در سایه مراقبت‌های آن رادمرد بزرگ [آیت‌الله بروجردی] تمام محصلین علوم دینی به نهایت سعی و کوشش به تحصیل علوم اشتغال دارند و عده مهمی از آنان که تحصیلات ابتدایی و متوسطه فرهنگ جدید را نیز به پایان رسانیده و دیپلمه شده‌اند، نه تنها به علوم جدید آشنا هستند، بلکه یک زبان خارجی را کاملاً بلدند.»^{۳۲}

حمایت از تشیع در برابر اتهامات و انحرافات نیز کاری بود که مرجعیت را بیشتر درگیر مسائل جامعه تشیع کرد. مبارزه با بهائیت که بر فعالیت

خود افزوده بود، یکی از مسائل حاد این دوره بود. اندیشه بازگرداندن جامعه شیخی مذهب در کرمان تلاش دیگری بود که صورت گرفت؛ هر چند به جایی نرسید. اصرار بر رسمی کردن درس شرعی و دینی در مدارس دولتی نیز از اقدامات مهم آیت‌الله بروجردی بود. مجموعه این رفتارها، حوزه علمیه را وارد مرحله جدیدی کرد که به نوعی زمینه‌سازی تحولات پس از درگذشت مرحوم بروجردی در فاصله سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ بود.

از آنجا که آیت‌الله بروجردی هنوز در مرحله‌ای قرار نداشت تا سیاست را در متن حوزه وارد کند، نقش او به عنوان مرجع، در حوادث دوران نهضت ملی نقش سیاسی حاشیه‌ای است.^{۳۳} در این زمان، نه تنها مرجعیت، بلکه روحانیان برجسته‌ای که در تهران و شهرستان‌ها علائق سیاسی و ملی داشتند، در فعالیت‌های سیاسی وارد می‌شدند. در تهران به جز آیت‌الله کاشانی، دو برادر با نام‌های آقایان سیدرضا زنجانی (رهبر نهضت مقاومت ملی پس از ۲۸ مرداد)^{۳۴} و سید ابوالفضل زنجانی (از موسسان نهضت آزادی) و نیز حاج شیخ حسین لنکرانی در فعالیت‌های سیاسی شرکت داشتند. همین زمان یعنی از اوایل نهضت ملی، برخی از روحانیان تهران دست به ایجاد هیات یا جامعه علمیه تهران زدند که در برخی از حوادث سیاسی اطلاعیه‌هایی صادر می‌کردند و بیشتر جانبدار نهضت ملی بودند.^{۳۵}

۲. مرجعیت پس از سال ۱۳۴۰ شمسی
پس از درگذشت مرحوم بروجردی در فروردین ۱۳۴۰، مرجعیت واحدی که پدید آمده بود، گرفتار پراکندگی شد. مرحوم آیت‌الله سیدمحسن حکیم در نجف، چهره‌ای درخشان بود. شاه نیز که در پی بیرون بردن مرجعیت از ایران بود، تلگراف تسلیت خود را به مناسبت درگذشت مرحوم بروجردی، به او فرستاد.^{۳۶} تلقی علمای داخل کشور آن بود که «دولت ایران خیلی مایل است مرجع تقلید از ایران بیرون برود».^{۳۷} حتی در یک محفل مذهبی در شیراز، این اقدام شاه به معنای مقدمه‌ای برای انحلال حوزه علمیه قم تلقی شده بود.^{۳۸} به همین دلیل، درست عکس خواسته شاه، بسیاری از علما و فضلاء کشور در پی آن بودند تا از میان علمای داخل کشور کسی را به مرجعیت برگزینند. در ایران چندین نفر در قم، تهران و حتی مشهد واجد شرایط مرجعیت بودند. در قم، بجز امام خمینی (ره) آقایان سیدکاظم شریعتمداری، محمدرضا گلپایگانی و مرعشی نجفی مطرح بودند. در تهران مرحوم حاج سیداحمد خوانساری و در مشهد آیت‌الله میلانی (م ۱۷ مرداد ۵۴) حضور داشتند. طلاب جوان و با استعدادی که در قم، در درس امام شرکت داشتند، در پی طرح مرجعیت امام بودند.

پراکندگی، شماری از روحانیان فعال در عرصه فرهنگ عمومی اسلامی را بر آن داشت تا در این وضعیت بحرانی، چاره‌ای بیندیشند و زمانی که مرجعیت واحدی بر اوضاع مسلط نیست، وضعیت آرمانی مورد نظر خود را درباره کیفیت مناسبات میان مرجعیت و مردم ارائه دهند. نتیجه این تکاپو،

پدید آمدن کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» بود. میان نویسندگان این کتاب، مرتضی مطهری و مرجعیت مطرح کرد.^{۳۹} تنها نویسنده غیرروحانی این مجموعه، یعنی مهندس بازرگان نیز انتظارات مورد نظر خود را از مرجعیت در مقاله‌ای به رشته تحریر درآورد. در این مجموعه دو مقاله از علامه طباطبایی بود که در آن به بحث اجتهاد و تقلید در اسلام و بحث زعامت و امامت پرداخته بود. مرحوم بهشتی هم بحثی درباره «روحانیت در اسلام و در میان مسلمانان» داشت و به عقیده او روحانیت طبقه ویژه‌ای نیست، بلکه هر کسی برای تحصیل علوم دینی آزاد است اما گروهی می‌بایست برای این کار آماده شوند.

میان این مقالات، انتقادی‌ترین آنها که با نگاهی خوشبینانه نسبت به آینده تالیف شده، مقاله استاد مطهری است، اما حقیقت آن است که مرجعیت بستر خاص خود را همچنان حفظ کرد و انتقادات و دیدگاه‌های طرح شده در این کتاب، تاثیر محسوسی در وضعیت آن نگذاشت.^{۴۰}

از منظر دین، سه نوع گرایش سیاسی میان روحانیت این زمان وجود داشت.^{۴۱} البته این سه گروه منتهای روحانیت وابسته به حکومت است که بیشتر میان روحانیان درجه سوم و چهارم بوده و به صورت استثنا میان روحانیان درجه دوم نیز چنین افرادی وجود داشت. بیشتر افراد وابسته، روحانی‌هایی بودند که در ادارات اوقاف یا دفاتر طلاق و ازدواج مشغول به کار بوده و به نوعی مجبور بودند در خدمت رژیم باشند. طبعاً شمار آنان اندک نبود، چندان که نقش آنان نیز در ایجاد ارتباط میان مردم یا دربار به صورت دعا برای شاه یا رفتن در مراسم استقبال و غیره، برای رژیم ارزشمند بود.

گرایش اول: گرایشی بود که از دخالت در سیاست پرهیز داشت و تنها مواقع بسیار خاصی به دلالی برای پا در میانی یا چیزی شبیه آن، ممکن بود به نوعی حرکت سیاسی دست بزند. این جریان که به گونه‌ای خاص تقدس‌گرا و گاه ولایتی - بود، به دلایل مختلف، و از جمله همین تقدس‌گرایی، غیرسیاسی شده بود. نمونه معمول آن در این دوره مرحوم آیت‌الله حاج سید احمد خوانساری بود که او هم مانند آیت‌الله بروجردی از تکرار تجربه تلخ مشروطه نگران بود.^{۴۲} رهبران انجمن حاجتیه نیز به لحاظ فکری و یا از روی تقیه، همین‌گونه می‌اندیشیدند. رویکرد تاریخی مرجعیت در روزگار پس از مشروطه نیز چنین اقتضایی داشت.

گرایش دوم: این گرایش، از آن روحانیان میانه‌رو بود که در عین مخالفت با پهلوی و مظاهر فساد آن، حاضر به ورود در یک مبارزه قهرآمیز و تند نبودند. میانی این گروه و انگیزه‌هایشان مختلف و درجه دخالتشان در سیاست متفاوت بود. آیات عظام سیدمحمدرضا گلپایگانی (م ۱۸ آذر ۱۳۷۲)، محمدکاظم شریعتمداری (م ۱۵ فروردین ۱۳۶۴) و شهاب‌الدین نجفی مرعشی (م ۵ شهریور ۱۳۶۹) از این جمله بودند. برای مثال، مرحوم شریعتمداری حتی تا تیرماه ۵۷ هنوز

**پس از تحکیم قدرت رضاخان
امیدی برای احیای مرجعیت
در ایران نبود؛ تا این که
با فعالیت آیت‌الله‌حائری یزدی
در تاسیس حوزه علمیه قم
مرجعیت شیعه احیا شد**

**با آغاز مرجعیت آیت‌الله
بروجردی، حوزه قوامی تازه
گرفت. طلاب جوانی
که پس از شهریور بیست
به قم و نجف آمده بودند
به تدریج آموزش دیده و در زمره
فضلا در می‌آمدند؛ طوری که
می‌توانستند سخنرانی کنند
مقاله بنویسند
و حتی مجله تاسیس کنند**

درخواستش از رژیم پهلوی، چیزی بیشتر از برگزاری انتخابات آزاد نبود؛^{۳۳} در حالی که امام از خرداد ۴۲ به بعد، مساله اصلیش، ساقط کردن رژیم پهلوی بود.^{۳۴}

گرایش سوم: امام خمینی(ره) و یاران فراوانش از میان جمع کثیری از شاگردان مرحوم بروجردی و مرحوم داماد و... جزو این گروه بودند. این گروه به جد وارد صحنه سیاست شده و برای خلع پهلوی از قدرت به فعالیت سیاسی گسترده روی آوردند. امام خمینی بر این باور بود که خط مرجعیت در گذشته چندان خوب عمل نکرد و از فرصت پدید آمده پس از رفتن رضاشاه استفاده نکرده است. اما در پاسخ یکی از نامه‌های شهید سیدمحمدرضا سعیدی می‌نویسند: سلف صالح ما فرصت عجیبی را رد موقع رفتن سلف خبیث از دست دادند و پس از آن هم فرصت‌هایی بود و از دست رفت تا این مصیبت‌ها پیش آمد.^{۳۵}

امام که در اندیشه بروجردی با نظام پهلوی بود، با نگارش کتاب «ولایت فقیه» روشن کرد که نه تنها به خلع پهلوی می‌اندیشد، بلکه در فکر تاسیس حکومت اسلامی است.^{۳۶} ویژگی‌های اندیشه سیاسی موجود در فقه شیعه، برخورد‌های سیاسی نادرست شاه پهلوی و خصوصیات شخصی امام سبب شد تا گروه سوم در راس قرار گیرد. گروه دوم به ضرورت شرایط می‌کوشید تا با امام همراهی کند؛ هرچند در هر گامی که برداشته می‌شد، تصمیم‌گیری برایش دشوار بود. با این حال نباید فراموش کرد که همین همراهی‌ها امام را از خطرات فراوانی نجات داد.

به جز سه گروهی که گذشت، یک مورد استثنایی را باید مورد توجه قرار داد. این مورد، کسی جز آیت الله سیدمحمد بهبهانی، شخصیت مذهبی سیاسی برجسته دوره پهلوی نبود. او فرزند سیدعبدالله بهبهانی (مقتول در سال ۱۳۲۸ ق) از روسای روحانی مشروطه بود و به همین دلیل حرمت خاصی در دولت پهلوی که مدعی استمرار نظام مشروطه بود، داشت. او به عنوان عالمی که با دربار ارتباط نزدیک داشت، در بسیاری از موارد حامل نامه‌های مراجع تقلید نجف به دربار شاه بود. بهبهانی در بیشتر سال‌های عمر خویش این ارتباط و نزدیکی با دربار و رجال سیاسی را حفظ کرد. او در اواخر عمر سیاسی خویش در دهه ۴۰، گرایشی مردمی‌تر پیدا کرد و از خواسته‌های روحانیت دفاع بیشتر می‌کرد. سرگذشت سیاسی او که از حساسیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است، می‌بایست به طور مستقل مورد بررسی قرار گیرد. آیت‌الله بهبهانی اول آذر ۱۳۵۴ در سن ۹۲ سالگی درگذشت.

مراجع محلی:

تعدادی از مراجع محلی مقیم شهرهای ایران هم بودند که در تحولات سیاسی - مذهبی ایران این دوره و در جریان تحولاتی که به خرداد ۴۲ منجر شد و پس از آن تا حوالی انقلاب ۵۷ نقش داشتند. این افراد عملاً نوعی مصونیت مذهبی - سیاسی داشته و در فعالیت‌های خود، آزادی خاص خود را داشتند. در وهله نخست باید از آیت‌الله محمدهادی میلانی (۱۲۶۲ ش - ۱۷ مرداد ۵۴)

یاد کرد که پس از سال ۱۳۳۰ به مشهد آمد.^{۳۷} در جریان نهضت روحانیت، به نوعی در برخورد‌های مبارزاتی و موضع‌گیری‌های سیاسی پس از امام نفر دوم به حساب می‌آمد.^{۳۸} دانش فقهی و توان او در تعلیم و تربیت شاگردان نیز رتبتی خاص برای او به وجود آورده بود. صراحتش در برخورد با مسائل سیاسی، تمایز تند و کوبنده و حساسیت او روی مسائل مختلف سیاسی، در سراسر اعلامیه‌هایی که از او انتشار می‌شد، آشکار بود. او محور مبارزات مشهد بود، اما خود را به آن دیار محدود نکرد و فعلاً در بیشتر قضایای مهم سیاسی این دوره، شرکت داشت. ساواک روی او حساسیت زیادی داشت و از ملاقات‌های او با دیگران مراقبت می‌کرد.^{۳۹} در این مدت، از شهرهای زیادی برای آیت‌الله میلانی نامه فرستاده می‌شد و در غیاب امام، از ایشان کسب تکلیف می‌کردند.^{۴۰} در جریان دستگیری امام در خرداد ۴۲، زمانی که بیشتر علمای شهرستان‌ها به تهران آمدند، آیت‌الله میلانی برخلاف آن که یک بار هواپیمای حامل ایشان را از میان راه به مشهد باز گرداندند، بار دیگر عازم تهران شد و رهبری فعالیت مراجع و علما را برای آزادی امام در دست گرفت.^{۴۱} بروجرد آیت‌الله میلانی با رژیم بسیار تندتر از سایر مراجع بود و در این باره سیاسی‌تر و محاسبانه‌تر می‌اندیشید. همچنین عبارتی که او در اطلاعیه‌های خود می‌نوشت، سرشار از مفاهیم سیاسی روشن و از سر آزادی‌خواهی و قانون‌گرایی بود. در اطلاعیه‌ای که به مناسبت آمدنش به تهران صادر کرد، آمده است: «به تهران آمدم تا به دنیا اعلام کنم این قیام و نهضت به هیچ‌وجه صورت ارتجاعی ندارد، بلکه نهضتی است که ملتی مسلمان برای مقابله حکومت‌های جابرانه با پیشوایی مقامات عالی روحانی تعقیب می‌کند. هدف ملت مسلمان این است که به مصالح دنیایی و دینی آنان تجاوز نشود. باید حکومت مردم را به مردم سپرد و حق مردم را به خودشان واگذار کرد. قانون باید حکومت کند نه فرد و در هیچ آیینی افراد حق ندارند به میل خود قانون وضع کنند.»^{۴۲} شاه در سفری که در ۱۷ فروردین ۴۴ به مشهد رفت، تلاش زیادی برای ملاقات با آیت‌الله میلانی کرد که سرسختی ایشان مانع از انجام این ملاقات شد.^{۴۳} پیش از آن در سال ۴۱ نیز یک‌بار که ایشان حاضر به رفتن به حرم برای دیدار شاه نشد، وقتی روزنامه‌ای خبر آمدن آیت‌الله میلانی را اعلام کرد، ایشان به شدت آن را تکذیب نمود.^{۴۴} شدت برخورد آقای میلانی با دستگاه پهلوی در صدور حکم اعدام منصور از سوی او آشکار می‌شود.^{۴۵} سابقه مبارزات پر دامنه آیت‌الله میلانی با رژیم پهلوی با وجود آن همه اطلاعیه و نیز آنچه در حال حاضر انتشار یافته، کاملاً روشن است.^{۴۶} افزودنی است که فعالیت آیت‌الله میلانی در این اواخر کاهش یافته بود.^{۴۷} شخصیت دیگر در ارتباط با فعالیت‌های سیاسی روحانیت، آیت‌الله حاج سید حسن قمی - فرزند حاج آقا حسین قمی - بود که از او نیز طی دو سه دهه اعلامیه‌های مذهبی - سیاسی فراوانی در

با شکل گرفتن جنبش فکری طلاب جوان که در درس آیت‌الله بروجردی و مرحوم داماد و امام خمینی و آیت‌الله گلپایگانی و سپس در درس تفسیر و فلسفه علامه طباطبایی شرکت می‌کردند حوزه حیات جدیدی به خود گرفت

تربیت نسلی از فضلا که بعدها هم به لحاظ علمی و هم سیاسی نقش فعالی را در حوزه علمیه عهده‌دار شدند، یکی از اقداماتی بود که در دوره مرجعیت آیت‌الله بروجردی صورت گرفت. در این باره، درس تفسیر و فلسفه علامه طباطبایی و مرحوم سیدمحمد محقق داماد و نیز امام خمینی(ره) بسیار موثر بود

دست است. او نفوذ مرجعیتی گسترده‌ای نداشت؛ اما در مشهد به طور خاص و همچنین سایر نقاط، نفوذ زیادی داشت. مناسباتش با آیت الله میلانی نیز گرم بود.^{۵۸} فرد دیگر آیت الله محمدصادق روحانی بود. او نیز در طول دوره پانزده ساله پیش از انقلاب به مناسبت‌های مختلف اطلاعیه‌هایی صادر می‌کرد.^{۵۹} دو نفر اخیر تاکنون (۱۳۸۱) در قید حیات هستند.

یکی دیگر از این چهره‌ها، آیت الله سیدبهاء‌الدین محلاتی در شیراز بود که او نیز همزمان با دستگیری امام، زندانی شد. او پس از آزادی همچنان تا پیروزی انقلاب فعال بود تا آن که در سال ۱۳۵۸ درگذشت.

از دیگر مراجع محلی درگیر در این تحولات، مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدتقی آملی بود که ایشان نیز به مناسبت‌های مختلف اعلامیه‌هایی صادر می‌کرد. در این میان گهگاه علمای نجف نیز تلاش‌هایی داشتند و اطلاعیه‌هایی صادر می‌کردند که نمونه آن اطلاعیه مفصل آیت الله خویی درباره تبعید امام به ترکیه و برخی مسائل دیگر بود.^{۶۰}

حساسیت مراجع تقلید روی انحرافات حکومتی و شخصی - صرف نظر از مسائل سیاسی که اهمیت خاص خود را داشت - و صدور اطلاعیه درباره آنها، سنت جالبی بود که به عنوان یک اهرم نیرومند بر ضد دولت‌ها استفاده می‌شد. وجود این تعداد مرجع، اعم از آن که محلی باشند یا عمومی سبب می‌شد تا به هر دلیل، نامه‌هایی برای یکدیگر نوشته و بدین وسیله دیدگاه‌های خود را در میان مردم نشر دهند.^{۶۱}

۳. برآمدن نهضت روحانیت

امام در ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۲۰ ق متولد شد. پنج ماه پیش از تولدش، پدرش حاج آقا مصطفی (که در رجب ۱۳۲۸ ق به دنیا آمده بود) به شهادت رسید. پس از پیگیری‌های مستمر خانواده، قاتل پدر ایشان، به دستور محمدعلی میرزا که جانشین پدرش در جریان سفر او به اروپا بود، در سال ۱۳۲۳ ق در تهران به دار آویخته شد.

امام در پانزده سالگی واردش را از دست داد و به سال ۱۳۳۹ ق عازم اراک شد که حوزه علمیه آن از سال ۱۳۳۲ ق با آمدن حج شیخ عبدالکریم حائری رونق گرفته و با تبعید آیت الله محمدتقی خوانساری از عراق عرب به اراک، تقویت شده بود. چند ماه بعد، حاج شیخ، حوزه علمیه قم را بنیاد نهاد. امام اندکی بعد به قم عزیمت کرد و سطوح را نزد آیات مرحوم خوانساری و یثربی، درس خارج فقه را نزد حاج شیخ عبدالکریم حائری، عرفان را نزد مرحوم شاه‌آبادی و فلسفه را نزد میرزا ابوالحسنی قزوینی گذراند. ایشان در سال ۱۳۰۸ ش (۱۳۴۷ ق) ازدواج کرد.

امام در سال ۱۳۲۳ از فضلا و مدرسان برجسته بود و فقه و فلسفه تدریس می‌کرد. مرحوم آیت الله بروجردی در سال ۱۳۲۳ با فعالیت امام و عده‌ای از فضلا از بروجرد به قم آمد. امام با این که درس فقه را تمام کرده بود، احتراماً در درس ایشان شرکت می‌کرد. تجربه سیاسی ایشان از سال ۱۳۰۱ آغاز شد که به قم آمد. ایشان





آیت‌الله العظمی کبیرعلی



علامه خلیفه‌ایره

مخالفت‌های مدرس و حاج آقا نورالله اصفهانی و آقا میرزا صادق آقای تبریزی و مرحوم میرزا ابوالحسن انگجی را با دولت رضاخان دیده و بعدها به عنوان تجربه‌های مهم سیاسی روحانیت، همیشه آنها را در ذهن داشت و در سخنرانی‌هایش بازگو می‌کرد. ایشان دوره رضاشاه را تماما درک کرد؛ دوره‌ای که تاثیر شگرفی روی ذهن ایشان داشت که سختگیری آن را با تمام وجود احساس کرده بود.^{۶۲}

فعالیت فرهنگی امام در سال ۱۳۶۳ ق/ ۱۳۲۳ ش یا نوشتن کشف اسرار بر ضد اسرار هزار ساله از حکمی زاده آغاز شده است. کتاب حکمی زاده، حلقه‌ای از فعالیت‌های علیه مذهب شیعه بود.^{۶۳}

این کتاب زمینه‌ای شد تا امام بتواند برای نخستین بار اندیشه‌های دینی، اجتماعی و سیاسی خود را تبیین کند. در اینجا بود که ایشان برای اولین بار - گرچه در قالب نظارت بر تمامی ارکان مملکت - از ولایت فقیه سخن گفت. امام در سال ۱۳۲۳ یادداشت جالبی از خود برجای گذاشت که ضمن آن، روحانیان و متدینان را دعوت به قیام برای مبارزه با فحشا و فساد و بدعت‌های رضاخانی می‌کرد.^{۶۴}

امام یک روحانی حوزوی بود و در عین ارتباط و احترام به مدرس و کاشانی، پاره‌ای از مواضع آنان را نمی‌پسندید و با وجود اختلاف‌نظرهایی که با مرحوم بروجردی داشت، همیشه حرمت مرجعیت را حفظ کرد.^{۶۵}

در شرح مسائل جنبش ملی شدن صنعت نفت از مصدق و کاشانی یاد می‌کند و مصدق را به خاطر این که در اوج قدرت، شاه را از بین نبرد، مورد انتقاد قرار می‌دهد. همچنین از این که مجلس هفدهم را به تعطیلی کشاند تا راه قانونی برای تعیین نخست‌وزیر از سوی شاه باز شود، از او انتقاد می‌کند. در مجموع، امام از جنبش ملی ذهنیت خوبی نداشت؛ چرا که نه تنها در اسلامی بودن، که در ملی بودن واقعی آنان نیز تردید داشت. به همین دلیل است که می‌گوید:

«ما از این ملی‌ها هیچی ندیدیم جز خرابکاری»^{۶۶}

با این حال امام نسبت به آقای کاشانی که روابطی هم با او داشت، در مجموع نظرش مثبت بود. جایی هم فرموده است که آقای کاشانی برای اسلام کار می‌کرد.^{۶۷} ایشان همچنین از سوابق مبارزاتی مرحوم کاشانی در عراق بر ضد انگلیسی‌ها یاد کرده است.^{۶۸}

انتقاد امام از آقای کاشانی، این است که چرا بر جنبه‌های سیاسی نهضت بیش از جنبه دینی تکیه کرده است. این انتقادی بود که فداییان اسلام نیز از کاشانی داشتند. امام می‌فرماید: در خلال نهضت کاشانی و دکتر مصدق که جنبه سیاسی نهضت قوی‌تر بود، در نامه‌ای به کاشانی نوشتم که لازم است برای جنبه دینی نهضت اهمیت قائل شود. او به جای این که جنبه مذهبی را تقویت کند و بر جنبه سیاسی چیرگی دهد به عکس رفتار کرد.^{۶۹}

امام در سال‌های مرجعیت آیت‌الله بروجردی، با ایشان همراهی داشت و به خصوص در ایام پس از ورود ایشان به قم، با نگارش نامه‌هایی به علمای شهرستان‌ها کوشید تا نقش ایشان را تثبیت کند. اما به تدریج، با دشواری‌هایی که پدید آمد، به آرامی و بدون آن که ذره‌ای نسبت به مقام مرجعیت، موضع

انتقادی بگیرد، رفت و آمد خود را محدود کرد.^{۷۰}

بی‌نوشت‌ها:

- ۱- چگونگی آمدن مرحوم حائری به سلطان‌آباد اراک و پس از آن استقرار در قم بنگرید به خاطرات آیت‌الله اراکی، در مجله یاد، ش. ۴، صص ۲۴ و ۲۵.
- ۲- آیت‌الله حائری به دلیل حفظ حوزه علمیه قم از مقابله با رضاخان خودداری کرد. لو معتقد بود تا پیش از استوار شدن پایه‌های حوزه علمیه نمی‌توان و نباید اقدامی صورت داد. آیت‌الله سیدرضا زنجانی که زمانی در قم تصدی کارهای حاج شیخ را بر عهده داشته است می‌گوید در جریان کشف حجاب یک روز حاج شیخ به خانه ما آمد. این زمانی بود که حاج آقا حسین قمی قصد داشت برای اعتراض به کشف حجاب از مشهد به تهران بیاید. وقتی مرحوم حائری به خانه ما آمد، گفت: «اقلان خیلی فکر کردم. این مردک [رضاخان] چادرها را برمی‌دارد؛ عمامه‌ها را برمی‌دارد؛ این ریش‌ها را هم می‌زند... همه اینها واقعیت دارد و باید در حدود توان کاری کرد... ولی اینجا (حوزه علمیه قم) هنوز ثابت و استوار نشده است. ما کوشش کردیم که پایگان را از نجف به اینجا بیاوریم. شما آقا اعتقاد دارید به این که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در پاسخ به تشکی و نقل‌خاتم فاطمه زهرا علیه‌السلام، وقتی که صباي اذان را از مادته شنید که شهادت به وحدتیت خداوند و رسالت پیامبر می‌داد، گفت: فاطمه جان! اگر می‌خواهی این سنا باقی بماند باید یک مقدار صبر کنی.» حاج شیخ اینها را می‌گفت و همین طور گریه می‌کرد و از محاسن اشک می‌ریخت. بنگرید به: مجله تاریخ معاصر ایران ش ۱۷ (مصاحبه با شاه‌حسینی)، ص ۲۶۶.
- ۳- بنگرید: اثار الحجة، ج ۱، صص ۲۰۱، ۲۰۵. ایضا شرح حال وی را عبدالهادی حائری برای سالنامه نورنوش سال ۱۳۳۱ ش (صص ۹۹-۱۰۷) نگلخته است. یادآوری این نکته لازم است که ایشان داماد مرحوم آیت‌الله حاج آقا حسین قمی بود.
- ۴- آیت‌الله حجت متولد کوه کمر از مناطق اطراف تبریز بود، وی که پدرش نیز در سک علمای بنام بود، در نجف تحصیل کرد و به سال ۱۳۲۶ ق به قم آمد. وی که دخترش به نام همسری آیت‌الله حاج شیخ مرتضی حائری - آقا زاده آیت‌الله شیخ عبدالکریم درآمد - پس از درگذشت آیت‌الله حائری در حفظ حوزه علمیه نقش مهمی داشت، وی پس از رفتن متفقین از قم، مدرسه حجتیه را در باغ نایب‌السلطنه بنا کرده و به تدریج بر جرات آن افزود. این مدرسه پس از مدرسه فقیهیه که نقش محوری داشته یکی از مدارس مهم حوزه علمیه طی چند دهه پیش از انقلاب بود. وی به سال ۱۳۲۲ ق/ ۱۳۳۲ ش درگذشت. درباره آیت‌الله حجت بنگرید: اثار الحجة، ج ۱، صص ۸۹-۱۱۲، صص ۱۶۱-۱۹۱.
- ۵- گزارش مطبوعات را درباره درگذشت ایشان بنگرید در: سالنامه نور دانش، سال ۱۳۴۶، صص ۳۱۰-۳۲۵.
- ۶- آقای صریفی فقیه می‌گوید: از امام خمینی پرسیدم: «چرا شما مردم را به آیت‌الله قمی ارجاع نمی‌دهید؟ فرمودند: آیت‌الله حاج آقا حسین قمی در ایران نیستند، بلکه در عراقند لذا باید آقای بروجردی را تقویت کرد تا حوزه قم و علمای ایران قوت پیدا کنند.» او می‌افزاید: علاوه بر این امام خمینی سر راه آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی را مردی روشن می‌دانست و گمان می‌کرد که از طریق آیت‌الله بروجردی اهداف انقلابی را می‌تواند دنبال کند. بعدها من به ایشان گفتم: شما تبلیغات زیادی برای مرجعیت آیت‌الله بروجردی کردید، ولی آن را که می‌خواستید نشد؛ فرمودند: بله، بنگرید به: مجله حوزه ش ۴۴، صص ۲۴، ۷۱. آقای صدوقی هم تاکید دارد عمده سعی و کوشش بر آمدن آیت‌الله بروجردی به قم، از ناحیه آیت‌الله خمینی بود و ایشان خیلی اصرار داشتند که این کار انجام شود.
- ۷- بنگرید به: مصاحبه آیت‌الله سلطانی، مجله حوزه، ش ۴۳، صص ۳۹، ۴۳.
- ۸- آیین اسلام، ش ۴، صص ۱۲، ۱۳. اصولا پس از شهریور بیست شمار طلایی که به حوزه علمیه قم آمد، روز به فزونی نهاد امری که آیت‌الله حجت را بر آن داشت تا مدرسه بزرگ حجتیه را ساخته و در سال ۱۳۲۶ (۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۶۶ ق) افتتاح کند. بنگرید به: آیین اسلام، ش ۴، صص ۱۰، ۱۱.
- ۹- آیین اسلام، ش ۴، صص ۱۲، ۱۳ در این گزارش (به قلم سیدعلی محمد دهمکردی) به جمعیت ۷۵ هزار نفری قم اشاره شده و با اشاره به مدارس قدیمه دایر قم، نام چند مدرسه از قبیل فقیهیه دارالشفاء، مهدی قلی خان، حاج ملامحمد صادق، رضویه، حاج سید صادق، جانی خان و مدرسه پارک نایب‌السلطنه - یاد شده است. سپس از موفقیت ویژه آن و این که چندین مرجع تقلید از جمله آیت بروجردی، فیض قمی و حجت در آن روز سخن به میان آمده است. با این حال در تشکیلات آن توسعه‌ای روی نداده است. او عنوان کرده است که در این زمان، ۵۰ مدرسه بنام و دو خطیب به نام‌های محمدتقی اشرافی و شیخ مرتضی انصاری هست. مطبوعات در قم هم است و شاید سه نویسنده بیشتر در آن نیست که میرزا عباس فیض در راس آنهاست. همچنین یک چاپخانه آن هم ناقص در این شهر است. او همچنین از اطرافیان مراجع انتقاد کرده است.
- ۱۰- آیین اسلام، ش ۴، صص ۴۰، ۴۱. در این فهرست از امام خمینی به عنوان یکی از نمایندگان «سطوح» یاد شده است. مقدار شهریه آقای بروجردی بین ۱۰ تا ۶۰ تومان و شهریه آقای حجت ۷ تا ۱۰ تومان به علاوه ۵ نان بوده است.
- ۱۱- پرچم اسلام، ش ۴، صص ۲۸، ۲۹. این گزارش هم از وضعیت حوزه علمیه مشهد در پرچم اسلام سال سوم، ش ۱۳ درج شده و ضمن آن گفته شده است که در تیرماه ۱۳۲۷ هفتصد طلبه در این شهر به تحصیل اشتغال داشته‌اند.
- ۱۲- آیین اسلام، ش ۸، صص ۴۹، ۵۰. این خاطرات در چندین شماره آیین اسلام (۶۰-۴۹) به چاپ رسیده است. متن کامل آن گزارش‌ها را در کتاب برگ‌هایی از تاریخ حوزه علمیه قم (تهران، مرکز اسناد انقلاب، ۱۳۸۱) به چاپ رسیده است.
- ۱۳- مدرسه فقیهیه به روایت استاد سناوکه، صص ۷، ۸. این آثار برای نشان دادن موفقیت امام خمینی به لحاظ علمی در حوزه قم جالب توجه است. آیت‌الله صدوقی که از زمان مرحوم حائری در قم به عنوان یک روحانی منتقد حضور داشته است، تاکید می‌کند که «مام خمینی در تدریس عرفانی، فقه و اصول، استناد اول شناخته می‌شدند.» پیام اسلام، ش ۳، صص ۵۲، ۵۳.
- ۱۴- طبعا این مساله نمی‌توانست بی‌ارتباط با برخورداری تند فداثانی با دستگاه آقای بروجردی و بالعکس در سال‌های پیش از آن باشد. بنگرید به: خاطرات صادق خنخلالی، صص ۴۸، ۴۹. و غزفانه می‌گوید شهید مطهری به من گفت: بسیار سعی کردم فدائیان اسلام را با آقای بروجردی آشتی بدهم و موجبات کنورت را مرتفع سازم؛ ولی توفیق نیافتم. بنگرید به: پاره‌ای از خورشید، ش ۳۳۳. پیش از این توضیحاتی درباره روابط آقای بروجردی با فدائیان اسلام آوردم.
- ۱۵- درباره روابط مرحوم بروجردی با شاه از جمله بنگرید به خاطرات آقای بدلا در: هفتاد سال، صص ۱۲۴، ۱۶۹.
- ۱۶- قیام ۱۵ خرداد به روایت استاد سناوکه ج ۱، صص ۶۹.
- ۱۷- شاید کسی به خوبی آقای بدلا درباره موضع سیاسی مرحوم آیت‌الله بروجردی

